

نگاه

مادر پسر بودن: ریشه‌ای فرهنگی برای زنان علیه زنان

مینارادمنش

پژوهشگرو نویسنده

در تاریخ و سنت ما رسوم زیادی وجود دارد که زن را برای پسرآوری تربیت می‌کنند. در مقابل، مادر یک دختر، یعنی زنی که فرزند یا فرزندان دختر دارد، از توجه کمتری برخوردار است. برای صاحب پسر شدن مراسمات آیینی عجیبی وجود دارد. فی‌المثل در کردستان شال قرمزی بر کمر عروس می‌بندند و این نمادی برای پسردار شدن است، یا در لرستان نوزاد پسری در بغل عروس می‌گذارند تا صاحب پسر شود. در خرده‌فرهنگ‌های تهرانی، عروس باید روی سکه‌های طلا قدم بگذارد، چراکه سکه نمادی از پسردار شدن است. چنین آیین‌هایی در شهرهای مختلف ایران هریک به طریقی اجرا می‌شود. این تاکید تنها به مراسم عروسی محدود نمی‌شود؛ در زندگی روزمره هم ادامه دارد. هنوز در بسیاری از مناطق اولین سؤال پس از زایمان «پسر بود یا دختر؟» است و سیل تبریک‌ها برای پسر چند برابر می‌شود. در دعا‌های مادر بزرگ‌ها برای عروس تقریباً همیشه عبارت «خدا بهش پسر بده» شنیده می‌شود. اگر زنی چند دختر پشت سر هم بیاورد، اغلب به او می‌گویند «نگران نباش، بعدی حتما پسر است». در آگهی‌های ترحیم قدیمی‌تر هم اگر متوفی مادر چند پسر بود، نام پسران را با خط درشت می‌نوشتند و از متوفی به‌عنوان مادر پسران... یاد می‌کردند. اما مادر دختر معمولاً فقط با نام خودش یاد می‌شد. این مطالبه در بعضی سنت‌ها گاه به قدری با تعصب آمیخته می‌شد که متولدشدن فرزند پسر بهانه‌ای برای فشار روی مرد و حتی ازدواج مجدد او می‌شد.

به‌این‌ترتیب جامعه به تبعیت از یک پیش‌فرض تاریخی، بسیاری از زنان را مؤکدانه برای داشتن فرزند پسر تربیت می‌کند. به گفته رئیس انجمن مامایی تهران: پسردارشدن فقط دغدغه زن‌های باردار نیست؛ بین مردانی که همراه همسران‌شان به مطب می‌آیند، هم دغدغه‌ها درباره جنسیت بچه‌های‌شان کم نیست؛ از بسیاری پدران شنیده می‌شود که: «اگر بچه‌ام پسر شود، کمتر نگران آینده‌اش می‌شوم. اینکه با چه کسی ازدواج کند یا اینکه اگر طلاق گرفت، در جامعه اذیت نمی‌شود». بسیار دیده‌ایم بعد از رسانه‌ای‌شدن خبری که در آن مردی به زنی آسیب رسانده، مواجهه بخشی از جامعه گاهی عجیب و غیرقابل درک است. در وجه عمومی ماجرا، معمولاً گروهی از زنان دفاعی بی‌چون‌وچرا از مرد می‌کنند و همچنین به تحقیر روایت زن می‌پردازند. اغلب این دوگانگی که سال‌هاست با عنوان «زنان علیه زنان» شناخته می‌شود، ما را درگیر این پرسشی می‌کند که چرا؟ یکی از پاسخ‌های احتمالی به این پرسش همین است که بسیاری از زنان از کودکی با نقش نمادین مادر یک پسر بزرگ شده‌اند، و آن قدر در نقش مادرانگی‌شان فرورفته‌اند که در برخی موارد واکنشی جز دفاع ناخودآگاه و گاهی چشم‌پوشی از خطاهای یک مرد از آنها سر نمی‌زند. هرگونه تامل و شک،ی، برای بعضی‌ها فروریختن انگاره «مادر یک پسر» است.



وقتی زن این‌طور تربیت شود، دفاع از یک مرد - با وجود اینکه آن مرد خطای سنگینی کرده باشد- ناخودآگاه به‌منابه دفاع از هویت خودش است؛ چون اگر آن مرد را محکوم کند، انگار پذیرفته که «پسر من» هم ممکن است همین کار را بکند، و این «پذیرش» ارزش‌هایی را که هویت او به آنها وابسته است، تهدید می‌کند. بسیاری از زن‌ها حتی اگر خودشان هرگز مادر نشوند، نمی‌خواهند و نمی‌توانند از نقش نمادین مادر یک پسر دست بکشند؛ بنابراین گروهی از زن‌ها در مقابل خطاهای یک مرد، به‌طور یک مرد غریبه، ناخودآگاه در نقش نمادین مادر فرومی‌روند، آنها به‌طور سیستماتیک درباره اشتباهات و آسیب‌هایی که از جانب مردان و به‌طور کلی ساختارهای مردسالار دریافت می‌کنند، با عیب‌پوشی، بخشایش و همدلی عمل می‌کنند. در مقابل اگر عین آن اشتباه (یا حتی خیلی کمتر) از یک زن سر بزنند، بدون ذره‌ای همدلی، بدون احساس مسئولیت و وجدان با آن زن مواجه می‌شوند. جامعه، سنت، عقاید موروثی و بسیاری عوامل دیگر در این زمینه همدلی را دستکاری کرده و وقتی آن را قابل دسترسی می‌کند که پای مادرانگی برای یک پسر در میان باشد. در غیراین‌صورت همدلی عمیق و واقعی با روایت یک زن، همیشه با قضاوت، اکراه و تردیدهای انفعال‌آمیز همراه است.

عشق زن، ایثار و تغزل روحی او همه باید با نقش ویژه «مادر یک پسر» هم‌پوشانی داشته باشد. به‌همین‌خاطر رفتارهای سنتی و غریزی برخی زنان در مواجهه با یک مرد، شرم محافظه‌کارانه مادری است که می‌کوشد دائماً سازگاری خود را به اشکال مختلف از طریق عشق و وفاداری شدید نشان دهد. در مقابل کمتر نقش و مقامی غیرحاشیایه برای مادر یک دختر در نظر گرفته شده است. به همین دلیل است که مادر یک دختر، اغلب با خودتحقیری و با تربیتی شرم‌محور، می‌کوشد دختر خود را برای مادر شدن یک پسر آماده کند. این چرخه هنوز در فرهنگ عامه مردم جایگاه ویژه‌ای دارد، بنابراین در مواجهه با چرایی رافت رقیب بعضی زنان در مقابل خطاکاری مردان، و درعین‌حال میل به قضاوت یک زن، شاید بتوان این پاسخ را در نظر گرفت که آنها هنوز نتوانسته‌اند هویت و ارزش خود را از مادرانگی برای یک پسر، جدا کنند.

مفهوم «زنان علیه زنان» اغلب ناشی از یک ترس نه‌پندیده‌شده و موروثی است، و تا زمانی که ارزش و احترام یک زن در فرهنگ عامه عمدتاً به «مادر یک پسر بودن» وابسته باشد، چرخه قضاوت‌های دوگانه و دفاعیات یک‌طرفه ادامه خواهد داشت؛ بنابراین تاملی مسئولیت‌مند در ریشه‌های فرهنگی این مسئله، می‌تواند به‌منابه راهی باشد برای تقویت همدلی و احترام واقعی میان زنان و مردان و ساختن جامعه‌ای متوازن‌تر.

باور/ی منابع:

- «ترجیح جنسی و نقش نگرش‌های جنسیتی در شکل‌گیری آن»، انجمن جمعیت‌شناسی ایران
- گفت‌وگو با ناهید خاخرمی، رئیس انجمن مامایی تهران، ۱۳۹۷/ خبرگزاری انصاف‌نویز (درمورد ترجیحات جنسیتی در بارداری)
- مشاهدات میدانی نگارنده طی سال‌های اخیر

ایران‌شهر: مستندی برای کشودن قفل پرسش‌های بسته

۱۲روزه ایران، بالاخره بعد از فرازوفرودهای زیاد، سده‌شنبه ۲۷ آبان ۱۴۰۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه علامه طباطبائی اکران شد. مستندی که تلاش می‌کند جنگ کوتاه اما سرنوشت‌ساز ۱۲روزه را با تکیه بر پرسش‌های حذف‌شده و روایت‌های سانسور‌شده بازخوانی و توصیف کند. در این نشست احسان هوشمند، ایران‌شناس و پژوهشگر مطالعات قومی، نیز درباره اهمیت بازخوانی این رخداد سخن گفت و در پایان، جلسه پرسش و پاسخ با حضور دانشجویان برگزار شد. آنچه می‌خوانید، گزارشی تفصیلی از این رویداد است.

ایران‌شهر: مستندی برای کشودن قفل پرسش‌های بسته
اکران مستند «ایران‌شهر» در حالی در دانشگاه علامه طباطبایی برگزار شد که هم‌زمان بحث‌ها و حاشیه‌های مرتبط با این اثر در فضای رسانه‌ای همچنان داغ است. حسین دهباشی، مستندساز این مجموعه، در ابتدای نشست خطاب به دانشجویان گفت: «استاد، وقتی دانشجویش پژوهشی تحویلی می‌دهد که دقیق نباشد، می‌تواند آن را اصلاح کند. اما در حوزه رسانه‌های جمعی، مثل مستندسازی، ما همیشه چنین امکانی نداریم. اینجا بخشی از دقت و جزئیات از دست می‌رود، چون مخاطب عمومی قرار است ببیند و قانع شود. بهترین کاری که مستند می‌تواند بکند، این است که مخاطب را ترغیب کند که سؤال بپرسد؛ در دانسته‌های محکم دیروز تردید کند و پیگیر پاسخ در منابع علمی شود». او افزود: «موضوعی که امروز دربیان‌هاش حرف می‌زنیم، موضوعی است که برایش چندین پایان‌نامه دکتری نوشته شده اما هنوز جای بحث بسیار دارد».

هشدار دهباشی درباره «نفوذ» و پدافندهایی که خاموش مانده‌اند
دهباشی بخش مهمی از صحبت‌های خود را به مسئله «نفوذ» اختصاص داد؛ مفهومی که به گفته او در جنگ ۱۲روزه، کلید بسیاری از ناشناخته‌هاست. او گفت: «جنگ ۱۲روزه مثل هر جنگ دیگری عبرت‌های خودش را داشت. ما فکر می‌کردیم مشکلاتی وجود داشته باشد؛ فکر نمی‌کردیم این‌قدر جدی باشد، اما بود. مهم‌ترینش پدیده نفوذ بود. وقتی اولین هواییمای دشمن وارد خاک ایران شد، آخرین رادار ما قبل از آن خاموش شده بود». دهباشی با اشاره به آماری تکان‌دهنده افزود: «سؤال این است، آیا ابعاد این نفوذ فقط نظامی بود؟ آیا فقط پدافند نظامی ما خاموش شده بود؟». او با طرح پرسش‌های بی‌پای، دامنه این «خاموشی» را فراتر از حوزه نظامی دانست: «به نظر من پدافندهای دیگری هم خاموش شده‌اند. در اقتصاد، فرهنگ، تبلیغات و... امروز فقط در عرصه نظامی آتش‌بس اتفاق افتاده. در بقیه عرصه‌ها جنگ با تمام قوت ادامه دارد».

دهباشی سپس به نکته‌ای اشاره کرد که بسیاری از حاضران را غافلگیر کرد: «یک تحلیل نظامی شنیدم که من را به‌شدت شگفت‌زده کرد. گفتند همه هواییمای اسرائیلی ۳۵افند نبودند

شهر، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین ابداع و ساخته فکر و دست بشر است و از آن رو که هر سازه واجد ویژگی‌ها و صفات سازنده خود است، شهرهای امروز نماد و نمود ویژگی‌های آدم‌هایی است که در آنها زندگی کرده و می‌کنند. اگر شهری واجد ویژگی‌های مثبت و مناسب نیست، این عدم تناسب را از آدم‌هایی که در آن زندگی می‌کنند، برگرفته است؛ اما این رابطه یک‌سویه نیست. همچنان که آدم‌ها شهرها را می‌سازند، شهرها در تشکیل و تثبیت خصوصیات شهرنشینان نقش دارند. پس شهرها را از چشم‌انداز و دیدگاهی وسیع‌تر می‌توان مجموعه‌ای از برهم‌کنش آدم‌ها، بناها، فضاها، ویژگی‌های هریک و روابط میانشان دانست. مجموعه‌ای زنده که افول و علو می‌یابد و فرسوده و شکوفا می‌شود.

شهر یک «سوپراگانیسم» زنده و پویاست. از کهن‌ترین تمدن‌های میان‌رودان تا کلان‌شهرهای فراصنعتی امروز، شهر همواره کانون تبلور اراده، خلاقیت و روابط اجتماعی انسان بوده است. شهر تنها مجموعه‌ای از خیابان‌ها و ساختمان‌ها نیست؛ بلکه بستری است که فرهنگ، اقتصاد، سیاست و روان‌شناسی جمعی در آن تجلی می‌یابد. همان‌گونه که یک اثر هنری از ذهنیت هنرمندش خبر می‌دهد، شهر نیز روایتگر روحیات، آرمان‌ها و آسیب‌های جامعه‌ای است که آن را ساخته و در آن زندگی می‌کند. یک شهر آشفته و بی‌نظم، اغلب بازتابی از یک «روح جمعی» آشفته، بی‌تفاوت و فاقد حس تعلق است. هنگامی که احترام به حقوق عمومی و حریم دیگران در فرهنگ یک جامعه کم‌رنگ نباشد، این امر در کالبد شهر نمایان می‌شود. به عکس، شهری زیبا و پویا از وجود شهروندانی مسئولیت‌پذیر، آینه‌نگر و علاقه‌مند به منافع عمومی حکایت می‌کند؛ بنابراین شهر را می‌توان سند ملموس فرهنگ و اخلاق ساکنانش دانست. با این حال، رابطه شهر و شهروندان یک‌سویه نیست. شهر



از پدافند خاموش تا پیوندهای خونی

ایران‌شهر و بازخوانی یک بحران ملی

که ما نتوانیم بزنیم. حدود ۶۰ درصدشان از نظر عمر و تکنولوژی قابل انهدام بودند؛ اگر رادار کار می‌کرد». او با طرح پرسشی کلیدی گفت: «وقتی رادار خاموش است، سؤالی پیش می‌آید که چرا خاموش است؟ نادانی؟ غفلت؟ یا نفوذ؟ ما معمولاً خوش‌بینانه می‌گوییم نادانی. اما آیا همیشه همین است؟». دهباشی در پایان بخش خود درباره مشکل اصلی اکران «ایران‌شهر» توضیح داد: «از لحظه‌ای که فیلم شروع می‌شود تا آخر، از خودتان بپرسید چرا این مستند پخش نمی‌شود؟ سائرا مخالفت کرده؛ با چه معیاری؟ من خواهمش می‌کنم از خودتان بپرسید چرا کاری که حتی هزینه‌ای هم برای کسی ندارد، امکان انتشار پیدا نمی‌کند؟».

هوشمند و پریشی که از ۵۷ تا امروز بی‌پاسخ مانده است

پس از سخنان حسین دهباشی، نوبت به احسان هوشمند، ایران‌شناس و پژوهشگر مطالعات قومی، رسید؛ کسی که سال‌هاست درباره ریشه‌های درگیری‌های قومی و سیاسی در ایران مطالعه می‌کند. او گفت: «سال ۸۲ ویژه‌نامه‌ای درباره بازبینی تجارب درگیری‌های ابتدای انقلاب در کردستان منتشر کردم. در آن، همه دیدگاه‌ها آمده بود؛ از اعضای دولت موقت گرفته تا استادان‌ارن وقت و منتقدان. اما نگاهان یک نهاد ما را احضار کرد که چرا چنین کاری کردید؟ چرا گفتید؟ چرا نوشتید؟». هوشمند افزود: «من از همان‌ها پرسیدم شما چرا نمی‌خواهید ببینید؟ چرا نمی‌خواهید دیگران بخوانند؟ چیز خاصی گفته نشده؛ فقط مرور اسباب و علل جنگ بوده. اما ما در این کشور عادت کرده‌ایم که ندانیم و نگذاریم دیگران هم بدانند». او در ادامه به مسئله انتشارنیافتن مستند «ایران‌شهر» اشاره کرد: «آقای دهباشی درست می‌گوید. در هر جای دنیا چنین مجموعه‌ای قانونی منتشر می‌شود. ایشان حتی دقت کرده و دقایقی را کم کرده تا حساسیت‌ها برانگیخته نشود. اما باز هم اجازه پخش نمی‌دهند».

روایت‌های مردم از جنگ و هواییمایی که از شمال آمدند

هوشمند با اشاره به پرسش‌هایی که از روزهای نخست جنگ در ذهنش شکل گرفته، گفت: «روزهایی که جنگ بود، من مدام از خودم می‌پرسیدم چرا این جنگ رخ داد؟ می‌شد رخ ندهد. این سؤال هنوز هم پابرجاست».

او سپس توضیح داد که چطور برخی روایت‌ها تصویر جنگ را پیچیده‌تر می‌کند. «در شبکه‌های مجازی دیدیم که مردم مغان و مازندران می‌گفتند هواییمایا از شمال وارد ایران می‌شوند. این در حالی است که اسرائیل از شمال ایران خیلی دور است. پس ورود از کجا بوده؟ جمهوری آذربایجان؟ خزر؟ این پرسش‌ها ساده نیستند». او با اشاره به تحرکات برخی جریان‌ات سیاسی در خارج از کشور، افزود: «یک جریان قومی، پیش از آغاز جنگ در آمریکا گفته بود سهم ما چه می‌شود؟ این یعنی برخی نیروها دنبال تعریف سهم از بحران بودند».

شهر، آینه روح جمعی



حامد خاتجانی

صرفاً یک اثر منفعل نیست؛ بلکه بازیگری فعال و قدرتمند در شکل‌دهی به انسان «شهرنشین» است. اینجاست که مفهوم تأثیر بازتابی شهر مطرح می‌شود. فضای فیزیکی شهر به‌طور مستقیم به روان و رفتار انسان اثر می‌گذارد. زندگی در محله‌های پرتراکم با آپارتمان‌های کوچک و فاقد حریم خصوصی، می‌تواند به بروز احساس انزوا، اضطراب و بی‌کانونی بینجامد. در مقابل، دسترسی به فضاهای عمومی وسیع، پارک‌ها و معماری انسان‌محور، می‌توانند تعاملات اجتماعی، نشاط و خلاقیت را تقویت کنند. طراحی خیابان‌ها، نحوه استقرار خدمات و فاصله‌ها، سبک زندگی شهروندان را دیکته می‌کند. شهری که بر پایه خودروی شخصی طراحی شده، شهروندان را به سمت کم‌تحرکی و مصرف‌گرایی سوق می‌دهد. در مقابل، شهری که پیاده‌مداری و حمل‌ونقل عمومی کارآمد را در اولویت قرار می‌دهد، مشوق تعامل چهره‌به‌چهره، فعالیت بدنی و حس تعلق به جامعه است. بناهای تاریخی، میدان‌ها و حتی نام خیابان‌ها، حامل حافظه جمعی یک ملت هستند. این فضاها هویت شهروندان را شکل می‌دهند و احساس تعلقی را ایجاد می‌کنند که فراتر از فرد فرد ما به منافع جمعی و تمکین به قانون و اخلاق می‌توان تضعیف هویت جمعی است.

تضعیف هویت جمعی است.

یادداشت

سرانجام ادبیات، روشنایی و امید...



محمد عزیزی

لو نیکلایویچ تولستوی مشهور به لئون تولستوی خالق شاهکارهای بزرگ «جنگ و صلح» و «آنا کارنینا» و... که هنوز هم نه‌تنها بر سبغ قله ادبیات روس، بلکه ادبیات داستانی جهان تکیه زده است، معتقد است که:

«سرانجام ادبیات، اداره جهان را بر دوش خواهد گرفت».

این سخن از زبان فیلسوف و نویسنده بزرگی مانند تولستوی، نوید بزرگی هم برای سایر نویسندگان است که بداندن کاری که دارند انجام می‌دهند، یعنی تحمل دشواری رنج نوشتن -که به قول «فالکنر» همان «عرق‌ریزی روح» است- کاری بیهوده نیست و سرانجامی نیک در پی خواهد داشت.

یعنی سرانجام، این ادبیات خواهد بود که اداره امور جهان را در دست خواهد داشت و البته بدیهی است که منظورم از سلطه ادبیات بر جهان، وابسته به شخص ادیب نخواهد بود، بلکه این اندیشه اهل ادب و جانمایه ادبیات -که همان ایجاد «مدینه فاضله» است- خواهد بود که به جای دروغ و ستم سیاسی، عهده‌دار مدیریت انسانی جامعه خواهد شد.

آن وقت همه خواهند دید که مثلاً «حافظ» در جایگاه وزیر امور خارجه، خواهد گفت:

«آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا»
و فردوسی در جایگاه وزیر دادگستری خواهد گفت:

«میاراز موری که دانه‌کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است»

● ● ●
آری، -گرچه گفته‌اند در آن «امید عافیتی نیست»- جامعه بر بستر «جنگ و صلح» و «آرزوهای بزرگ» و «خرمکس» و «مادر» و «فوتناتار» و «بینوایان» و «دیوید کاپرفیلد» و «کلیه عمو تم» و «شاه لیر» و «جنایت و مکافات» و «هملت» و «رباعیات خیام» و «منطق‌الطیر» و «کلیله و دمنه» و «ابوس‌نامه» و «شاهنامه فردوسی» و اندیشه‌های تابناک سعدی و حافظ و ملک‌الشعرا بهار و نسیم شمال و «پروین اعتصامی»‌ها است که اداره خواهد شد. و بی‌تردید، در نهایت این ادبیات امیدافزین و صلح‌طلب و عدالت‌گستر است که می‌تواند مردم بلازده و سرگشته را از کام مصیبت و حیرانی و سرکشتگی، نجات دهد و راه درست‌اندیشیدن و درست زندگی‌کردن را به آنها نشان دهد و این نویسندگان و شاعران و هنرمندان بزرگ‌اند که سرانجام جوامع بشری را از دل مهالک و مصائب دشوار به سوی روشنایی و آرامش، عبور خواهند داد:

«در بیابان گر به شوق کعبه خواهی
سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخو».

بی دلیل نیست که «سعدی» در پاسخ چنین تلاش‌های عبثی به‌درستی می‌گوید: «مجال است هنرمندان بمیرند و بی‌هنران جای ایشان گیرند».

و بی‌دلیل نیست که صدها سال پس از او، لئون تولستوی همین سخن را به شکل دیگری تکرار می‌کند:

پس ادبیات نابود نخواهد شد، بلکه «سرانجام ادبیات، اداره جهان را بر دوش خواهد گرفت».

در پایان، می‌خواهم بر آنچه گفتم، این را هم بیفزایم که: ادبیات راستین، در همه جهان گرچه از دل رنج، زاده می‌شود و در میان توفان روزگار، رشد می‌کند، سرانجام مانند چراغی تابناک، دل تاریکی را می‌شکافد تا فردایی بهتر را به ما نشان دهد!

و چون چنین است: هر هفته، هفته کتاب، و هر شب، شب چراغانی کتاب و هر روز، روز کتاب‌خوانی است!
و دیگر اینکه:
با همه تلخی و تنهایی‌ها می‌شود عاشق شد
سیب را قسمت کرد چشمه را نگذاشت،
پر-شود از زالو...